



أَيُّهَا الْعَزِيزُ... جِئْنَا بِبِضَاعَةٍ مُّزْجَاةٍ فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ...

آشتی با خرد

چرا و چگونه؟

محمد هادی ابراهیمی نژاد

سلسله تحقیقات سایت آشتی با خرد (۳۱)

سرشناسه	: ابراهیمی نژاد، محمدهادی، ۱۳۴۰ -
عنوان و نام پدیدآور	: آشتی با خرد چرا و چگونه؟ / محمدهادی ابراهیمی نژاد.
مشخصات نشر	: قم: موسسه آموزش عالی حوزوی خاتم النبیین (ص)، ۱۴۰۵.
مشخصات ظاهری	: ۷۷ ص؛ ۵/۱۴ × ۵/۲۱ س.م.
فروست	: سلسله تحقیقات سایت آشتی با خرد؛ شماره ۳۱.
شابک	: ۹۷۸-۶۲۲-۱۷۳۶-۰۴-۱
یادداشت	: کتابنامه به صورت زیرنویس.
وضعیت فهرست نویسی	: فیپا
موضوع	: اخباریت- نقد
موضوع	: اصولیت و اخباریت
رده بندی کنگره	: BP۲۵۴/۷
رده بندی دیویی	: ۲۹۷/۶۵۶
شماره کتابشناسی ملی	: ۱۰۱۱۹۶۴۰
اطلاعات رکورد کتابشناسی	: فیپا

آشتی با خرد چرا و چگونه؟

نویسنده: محمد هادی ابراهیمی نژاد

ناشر: موسسه آموزش عالی حوزوی خاتم النبیین ﷺ

چاپ اول: بهار ۱۴۰۵

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۱۷۳۶-۰۴-۱

مرکز پخش قم: خیابان صفائیه، کوچه ۳۷، انتشارات خاتم النبیین ﷺ، تلفن: ۰۲۵-۳۷۱۲۱۴۰۹

www.nashrekhatam.com

مرکز پخش مشهد: خیابان آخوند خراسانی ۲۰/۱، جنب مسجد حضرت زهرا (ع)، کتابفروشی طالبیان

شریف، تلفن ۰۵۱۳۸۵۵۵۹۴۷-۰۹۱۵۲۵۵۳۷۰

فهرست

- ۷..... سرآغاز
- ۸..... بگو مگوهای دربار خرد (شناخت خرد ۱)
- ۸..... ۱. خرد آری یا نه؟
- ۹..... ۲. خرد در انحصار تجربه و حواس
- ۱۱..... ۳. حقیقتی غیر از امور تجربی وجود ندارد
- ۱۱..... ۴. روشنگری برای غیر امور تجربی وجود ندارد
- ۱۲..... ۵. خرد مغلوب عشق و احساس
- ۱۹..... ۶. خرد مغلوب حریم شخصی
- ۲۲..... ۷. همه چیزدانی و یکه تازی خرد (نفی محدودیت کمی خرد)
- ۲۴..... ۸. خرد سلطان مطلق (نفی فراعقلی و محدودیت کیفی خرد)
- ۲۵..... رابطه خرد و وحی
- ۲۵..... ۹. کفایت مدیریت خرد (خرد شرط لازم یا کافی)

۱۰. جبران کاستی خرد فردی با خردورزی گروهی و مشورت..... ۲۷
۱۱. جبران کاستی خرد فردی با خرد جمعی و شورا..... ۲۹
۱۲. جبران کاستی خرد با وحی (نیاز خرد به وحی)..... ۳۲
۱۳. دایره ضرورت عقلانی وحی چقدر است؟..... ۳۵
۱۴. رابطه خرد با وحی..... ۳۶
۱۵. تضاد خرد و وحی..... ۳۷
۱۶. بقاء مطلق خرد در حوزه آن (حفظ مرتبه)..... ۳۸
- آشنایی با دستگاه شناخت (شناخت خرد ۲)..... ۴۰
۱۷. شناخت، هنر خرد..... ۴۰
۱۸. شناخت ذهنی است یا خارجی؟..... ۴۲
۱۹. نقش خرد در شناخت بدیهیات..... ۴۳
۲۰. شناخت حوزه خرد (بدیهیات و استدلالیات)..... ۴۵
۲۱. رابطه خرد با استدلال..... ۴۷
۲۲. خرد ابزار شناخت..... ۴۷
۲۳. شناخت متعالی خرد..... ۴۷
- آشتی با خرد: تطبیق عملی خردورزی..... ۵۰
۱. سپردن سکان اراده به خرد..... ۵۰
۲. چشم گشودن به خورشید خرد..... ۵۱

۳. نفوذ خرد ورزی به قلب ۵۱
۴. توسعه خردورزی ۵۱
۵. باروری خرد ۵۳
- مروری بر پرسشهای پیشین و ... ۵۴
- آشتی با خرد آشتی با همه خوبی ها ۶۵

«آشتی با خرد» ترکیب نوی است و باعث مشغله فکر که این تعبیر چرا و چگونه؟

برای همین درسی و یکمین نوشتار از تحقیقات سایت «آشتی با خرد»، نیم نگاهی به هریک از دو جزء آن، یعنی «خرد» و «آشتی» می اندازد تا با سیر «آشتی با خرد» آشنا شویم.

«آشتی، با خرد چرا و چگونه» با ساختار متنی در سایت «آشتی با خرد» هم در دسترس است:

aashtee.org/page/Section.aspx?n=۱۷-۱۴۲۱

ما را در اینجا می توانید ببینید:

aashtee.org

shia-akhbari.com

aashtee.net

aashtee.ir

shia-akhbari.org

aashteebakherad.ir

از نظرات و انتقادات شما استقبال می کنیم:

info@aashtee.org

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد
و آله الطاهرين سيما بقية الله فى الارضين
و اللعن على اعدائهم اجمعين

سرآغاز

«آشتی با خرد» ترکیب نوی است و باعث مشغله فکر که این تعبیر
چرا و چگونه؟

برای همین نیم نگاهی به هر یک از دو جزء آن، یعنی «خرد» و
«آشتی» می اندازیم.

«خرد» چیست؟

و آشتی با آن چگونه؟

اول سراغ «خرد» می رویم که سرش خیلی بگو مگوهاست!
همین بگو مگوها چند جا خودش را حسابی نشان داده.

بگو مگوهای دربار خرد (شناخت خرد ۱)

درباره «خرد» خیلی بگو مگو شده است. در ادامه به برخی از مهم‌ترین آنها اشاره می‌کنیم.

۱. خرد آری یا نه؟

یکی از بگو مگوها این است که در زندگی کدام منطق را برگزینیم، «منطق خرد» یا «منطق دلم می‌خواهد»؟

«دلم می‌خواهد» تنها بر گرد احساسات صرف و غرائز مطلق می‌چرخد، خواه خردمندانه باشد خواه نابخردانه.

اما «منطق خرد» همیشه در پی به دست آوردن «درستی» و «به جا بودن» است و تلاش دارد که از کار نابجا دوری کند. به تعبیر دیگر خرد همیشه و پیوسته به دنبال «شایستگی» و «بایستگی» است.

کدامیک درست است؟

پس اولین بگو مگو دور و بر «خردمندانه زیستن» یک طرف، یا «لذت جویی» صرف که اصلا کاری به درستی و نادرستی ندارد. این

هم طرف دوم.

شاید شما هم لاف‌برای یک بار هم شده شنیده باشید «عقل کیلویی چند؟!»

این همان «منطق دلم می‌خواهد» است.

«منطق دلم می‌خواهد» تقریباً همان لذت جویی است.

این که گفتیم تقریباً برای این بود که «قهر از خرد» گاهی آن چنان انسان را پست می‌کند که دچار لذت‌های کاذبی چون خودآزاری جسمی، جنسی و... می‌گرداند و این حتی با لذت جویی حیوانی هم سازگار نیست.

اکثریت بزرگی از مردم از گفتن «عقل کیلویی چند?!» شرم می‌کنند و به نوعی مدعی «منطق خرد» هستند.

در این مرحله «خرد محوری» یا «غریزه محوری» رقم می‌خورد.

آیا علوم انسانی غربی بر اساس «انسان غریزه محور» نیست؟!

۲. خرد در انحصار تجربه و حواس

اگر خرد چراغ روشن‌گر باشد، در پرتو آن به تماشای واقعیتهای و حقیقت‌های می‌نشینیم، خواه دایره‌ی روشن‌گری آن کوچک باشد خواه بزرگ.

خرد، هر جا که باشد، چه کمش و چه زیادش، آیا همه چیز را روشن می‌کند؟ یا منحصر به امور حسی است و تنها در دایره تجربیات کاربرد دارد؟

آیا خرد ما را تنها با تجربه به واقعیتها رهنمون می‌گرداند؟ یا تجربیات بخش کوچکی از روشنگری خرد است و خرد می‌تواند ابعاد فراوانی از واقعیتها را روشن کند؟ (البته و صد البته در حد و اندازه پرتوی که دارد.)

برای درک راحت‌تر این بگو مگو مثالی می‌آورم. اگر چراغی در اتاقی روشن شود، آیا این چراغ هر چیزی که در اتاق است به ما می‌نمایاند یا فقط و فقط (به عنوان مثال) لمس شدنی‌ها را در پرتو آن می‌بینیم؟ آیا روشنگری خرد محدود به دریچه «حواس پنجگانه» است؟ یا این که این محدودیت، تحقیر خرد است و دامنه روشنگری خرد بسیار گسترده است؟

ریشه «علم‌گرایی تجربی» همین جاست.

اگر این بگو مگو حل شود ارزش و اعتبار «علم‌گرایی تجربی» هم روشن می‌شود.

بد نیست به یک بگو مگوی دیگر در دل این بحث اشاره کنیم.
«محدودیت خرد به امور تجربی» به دو گونه قابل تفسیر است که در

سرفصل‌های بعدی بیان می‌شود.

۳. حقیقتی غیر از امور تجربی وجود ندارد

یک تفسیر از «خرد در انحصار تجربه و حواس» این است که غیر از امور قابل حس و تجربه چیزی وجود ندارد که بتوان آن را با خرد (مقصود خرد تجربی است) شناخت. اصلاً تمامی جهان تنها و تنها از امور حسی ساخته و پرداخته شده است. غیر از آن چه با حواس پنجگانه می‌شناسیم، هرگز چیز دیگری وجود ندارد.

این تفسیر از خرد و جهانی که در آن زندگی می‌کنیم، بسیار «کوتاه نگرانه» است.

تفسیر دیگری هم برای خرد تجربی وجود دارد.

۴. روشنگری برای غیر امور تجربی وجود ندارد

تفسیر دوم «خرد در انحصار تجربه و حواس» این است که جهان محدود و منحصر به حسیات نیست. بلکه به جز آن چه با حواس یافت می‌شود، حقایق دیگری هم هست.

اما بر اساس تفسیر دوم مشکلی که هست این است که ما راهی به امور غیر حسی نداریم. از این رو شناخت ما منحصر به حسیات است

و بس.

این تفسیر مثل تفسیر قبلی بی آبرو نیست. اما باز هم از تحقیر خرد سر درمی آورد.

چرا که بر اساس تفسیر دوم، شناخت حقیقت «محبت»، «دشمنی» و... (نه آثار آن) با خرد ممکن نیست. در حالی که همگان روزانه با این گونه امور سرو کار داریم!

بر اساس تفسیر دوم از خرد تجربی، ما تنها آثار حیات را تجربه می کنیم، اما از شناخت حیات (حتی اصل وجود آن نه حقیقت آن) ناتوان هستیم.

امور فراوانی وجود دارد که هرگز در قالب عقل تجربی نمی گنجد، در حالی که ما آنها را می شناسیم.

خردگرایی تجربی باید برای تمامی این پرسشها پاسخی بیابد. آیا ناتوانی از پاسخ به این پرسشها نشانه بطلان «خردگرایی تجربی» نیست؟!

در این مرحله «علم گرایی تجربی» نقد می شود.

۵. خرد مغلوب عشق و احساس

سخن از «جدایی عقل و عشق» از قدیم و ندیم بوده و هست و

خواهد بود، تنها قالبش، ادبیاتش، رنگ و لعابش تغییر می‌کند.
از اشعار مولانا و عطار بگیر تا احساس جهان ناشناخته موسیقی،
زبان هنر و... همه و همه دم از جدایی احساس از خرد می‌زنند.
این جا هم یکی از بگو مگوهای مهم حول و حوش خرد است.
رابطه خرد با عشق و احساس چیست؟
آیا عشق و خرد با هم سر سازگاری دارند یا عشق و خرد متضاد
هستند؟
اگر اصلاً سر سازگاری ندارند که هیچ.
و اگر دارند:
آیا خرد دوشادوش عشق می‌تازد؟
یا این که خرد از عشق وامانده است؟
و آیا عشق مقدس است یا خرد؟
و آیا...
این بگو مگو چند شاخه دارد که به آن اشاره می‌کنیم.
پیش از هر چیزی باید وضعیت خرد را روشن کرد و رابطه آن را با
عشق شفاف ساخت.
آیا مقصود از جدایی عقل و عشق این است که «عشق و عقل رقیب
یکدیگرند» و هر یک دیگری را نفی می‌کند؟!

در این صورت، آیا هیچ کدام از این دو به ساحت دیگری راه ندارد؟! این راه خود می‌رود و آن هم راه خود؟! و یا این که یکی مغلوب دیگری است؟!

تفسیر دیگری هم هست که عقل و عشق با یکدیگر تضادی ندارند. بلکه «عقل و عشق دو دستگاه مکمل یکدیگرند» و هر کدام حوزه‌ی جداگانه‌ای دارند. اما «با میداننداری عشق مجالی به خرد نمی‌رسد». تفسیر سومی هم هست که «عشقی مقدس است که در طول خرد باشد و پاکی آن به امضای خرد برسد».

اوه! خرد و این همه بگو مگو!!! پس ما کجای کاریم؟! شاید شما هم شنیده باشید که «حقیقت» را باید چشید، «حقیقت یافتنی است نه بافتنی»، «حقیقت» نیل کردنی است نه استدلالی. ممکن است برای هر کدام از این جملات تفسیر درستی باشد، اما مسلم است که در برخی از موارد هدف چیز دیگری است. تمامی عرفانهای قدیم و جدید یک نقطه مشترک دارند و آن این که «پای استدلالیان چوبین بود» و از استدلال و دلیل و برهان کاری برای شناخت حقیقت ساخته نیست.

از حکمت اشراق بگیر تا عرفانهای بودایی بزرگ شده که مانند علف هرزه از همه جا جوشیده و به شکلهای مختلفی دم و دستگاهی به هم

زده است.

این گونه عرفانها، همه و همه، «حوزه حقیقت را از خرد جدا می کنند». تفسیر اول جدایی عقل و عشق، تقابل و تضاد خرد و عشق است. یعنی عقل برای خودش دستگاهی دارد و عشق هم سلطنتی جداگانه و این دو با یکدیگر هرگز سر سازگاری ندارند. این راهی می رود و آن راهی. پایان هر کدام با دیگری متضاد است.

آیا خود این تفسیر حقیقت دارد یا خیر؟ اگر حقیقت دارد چه چیزی آن را اثبات می کند؟ آیا به صرف هر ادعایی می توان آن را پذیرفت؟! اگر پای خرد را به کلی از حقیقت قطع کنیم، آیا نرخ معین کردن وسط دعوا نیست؟ آیا راهی برای جدا کردن حقیقت از باطل وجود دارد؟

اما اگر بخواهیم پای خردورزی و استدلال را به میان آوریم دچار تناقض نمی شویم؟!

پیش از این گفتیم «انحصار خرد به امور تجربی»، «تحقیر» خرد است. اما بر اساس این تفسیر از رابطه خرد و عشق با تحقیر بزرگ خرد روبرو هستیم که اصلاً خرد را از بیخ و بن تعطیل می داند.

چه باید کرد؟ راه حل کدام است؟

مناسب است حاشیه ای بزنیم.

در دوره‌ای زندگی می‌کنیم که خیلی از افراد مدعی رسیدن به حقیقت هستند بدون این که هیچ دلیل و برهانی ارائه کنند.

ممکن است تصور کنیم شاید شخص «الف» یا «ب» حقیقت را یافته باشد و راست بگوید چه مشکلی دارد؟!

مشکل این جاست که این حقیقت بی‌چاره که این جوری یافت می‌شود، خیلی ضد و نقیض است! آیا ممکن است یک حقیقت یافته‌های متضاد داشته باشد؟!

اگر بگوییم همه یک حقیقت را این جوری یافته‌اند، با چهارشنبه بازاری از حقیقت روبروی می‌شویم که نه سرش پیدا است و نه تهش! این بدترین تفسیر تکثرگرایی و «پلورالیسم» است.

و اگر بگوییم بعضی یافته و بعضی نیافته، با چه معیاری راست را از دروغ بشناسیم و سره را از ناسره جدا کنیم؟! این مشکل اول.

ممکن است کسی بگوید خب به ما چه مربوط؟ کی یافته کی نیافته؟ کی راست می‌گوید کی دروغ؟ چرا سری که درد نمی‌کند دستمال ببندیم؟! این که مشکلی نیست.

آری اگر به همین جا ختم بشود شاید برای ما مشکلی نباشد. اما قصه سر دراز دارد، سر درازی بس تلخ و...!

مشکل این جاست که برخی از حقیقت چشیدگان! خود را ملزم و متعهد می‌دانند که یافته خود را به دیگران هم بچشانند! و تمامی حربہ‌های روانی و... و... را به کار می‌برند که من و تو هم لذت حقیقت را بچشیم!

راه دور و درازی هم جلو پای این و آن می‌گذارند که مبتدی از کم و کیف و پایان آن هیچ خبری ندارد و....

بدبختانه اندک نیست قربانیان راه‌های چشیدن (یا بهتر بگوییم چشاندن) حقیقت!

و اندک نیست برنامه‌های حقیقت چشاندن که قربانی همه چیزش را از دست می‌دهد!

این مشکله است که ما را در مقابل پرسش‌های اساسی قرار می‌دهد:

ضابطه و معیار رسیدن به حقیقت چیست؟

تسلیم کدام مدعی بشویم و با کدام مدعی کنار نیاییم؟

در هر صورت با چند پرسش اساسی روبرو هستیم:

اصلاً تفسیر درستی برای این تقسیم وجود دارد یا خیر؟

و اگر وجود دارد آن تفسیر کدام است؟

به تعبیر اصطلاحی روش اشراقی درست است یا روش مشائی؟

و ضابطه شناخت مدعیان دروغین از غیر آنها کدام است؟

آیا این ضابطه خردورزانه است یا غیر خردورزانه و یا شق ثالث دارد؟! اگر خرد راهی به این تقسیم ندارد، چه چیز دیگری درستی و حقیقت این تقسیم را ضمانت می‌کند؟! «پای استدلالیان چوبین بود» یک نسخه دیگر هم دارد و آن «شور آفرینی عشق» در حرکت است.

شاید شما هم شنیده باشید که «پیش از تمام شدن حساب و کتاب عاقل برای رد شدن از جو، دیوانه پرید و به مقصد رسید». یا با عشق ره صد ساله را یک شبه می‌توان طی کرد. و یا....

در هر صورت باید یک نکته روشن شود و آن این که در تمامی این بگو مگوها:

مقصود از عشق کدام است؟

عشقی که در طول خرد باشد یا عشقی در عرض خرد باشد؟ عشق در طول خرد، از خرد متولد شده است و کاملاً مقدس است و آبرو و اعتبارش را از خرد گرفته است.

اما عشقی که در عرض خرد است با خرد سر جنگ دارد. این بگو مگو مصادیق و شاخه‌های فراوانی دارد. برخی رنگ و لعاب مذهبی دارد و برخی خیر. از جمله: افتخار به دیوانه‌ی امام حسین علیه السلام

بودن و یا طرح فقه ولایی در مقابل فقه رایج سنتی و....
شکی نیست که کسی امام حسین علیه السلام را واقعا بشناسد سر از پا
نمی شناسد و از بی صبری طاقتش طاق می شود، اما محبت شدید در
این مورد، عین عقلانیت و خردورزی است نه در تقابل با خردورزی.
این هم یک شاخه دیگر از بگو مگو در مورد خرد.
در این مرحله روشن می شود که عشق متضاد با خرد، ریشه در «منطق
دلم می خواهد» دارد اما عشقی که خرد روشنگرش باشد در نهایت تقدس
است.

آیا مباحث یاد شده نقد «عرفان» نیست؟!

۶. خرد مغلوب حریم شخصی

آیا مسائل شخصی و فردی از مسائل عمومی و اجتماعی در خردورزی
جداست؟
البته این پرسش ریشه در تفسیری دارد که از آزادی و قانون ارایه
می شود.
بر اساس این تفسیر، انسان تا وقتی که به حریم دیگران تجاوز نکرده،
آزاد است.
از این رو تنها اگر پای دیگران به میان آید، (جامعه ای که لازمه زندگی

اجتماعی بشر است نه زندگی فردی و خصوصی او) نیازمند قانون هستیم.^۱

پیش فرض این تفسیر، اولاً آزادی انسان است و ثانیاً رو آوردن به قانون، از روی اضطرار و ناچاری است که بر اثر تداخل آزادی‌ها رخ می‌دهد. در دل این قانون هم عقل جمعی خوابیده است. پرداختن به آزادی و قانون مجالی دیگر می‌طلبد ولی خرد جمعی را در ادامه همین نوشتار می‌بینید.

آیا این تفسیر از آزادی و قانون به معنی تعطیلی خرد نیست؟
یا این که اصل خرد را پذیرفته‌ایم اما انسان را در حریم خصوصی‌اش مستثنا کرده و او را آزاد گذاشته‌ایم؟ تفاوت آزادی در حریم خصوصی با «منطق دلم می‌خواهد» چیست؟

اگر خرد حقیقتی روشن‌گر باشد و اگر خرد بنیاد واقع‌گرایی انسان باشد چگونه می‌توان گفت حریم خصوصی نیازمند روشن‌گری نیست و واقع‌گرایی انسان در حریم فردی معنایی ندارد؟!
نگرش فردی به دین و اخلاق و فرهنگ (صد البته به معنی گله و گشادش) هم ریشه در مغلوبیت خرد در حوزه حریم خصوصی دارد.

(۱) تفسیر حسن و قبح عقلی به قضایای مشهوره و ارتباط آن به این بحث فوق العاده قابل تأمل است.

تفسیر نخست این نگرش این است که دین و به تبع آن اخلاق و عبادت، خارج از عقلانیت است. در این تفسیر به شکل ماهرانه‌ای «دین و خرد» و نیز «اخلاق و استدلال» متضاد با یکدیگر پنداشته می‌شود.

تفسیر دوم آن هم این است که دین و اخلاق امری سلیقه‌ای است و ما در امور سلیقه‌ای آزاد هستیم و نیازی به خرد نداریم. تفسیر سوم هم محدودیت خرد و دخالت ندادن عقل در اخلاق و دین است.

در هر صورت پرسشهای فراوانی است که باید پاسخی برای آن بیابیم.

آیا خرد در امور فردی راه ندارد؟

یا این که خرد در امور فردی نیز راه دارد، اما انسان در حریم خصوصی خود از قید خرد آزاد است؟

ارتباط دین و اخلاق با خرد چگونه است؟

آیا خرد، دین و اخلاق را از اساس نفی می‌کند؟ یا موازی با دین و اخلاق است؟

دین و اخلاقی که متضاد یا موازی با خرد باشد چه ارزشی می‌تواند داشته باشد؟

محدودیت روشنگری خرد در اصل دین و اخلاق و یا مصادیق آن دو،

چگونه قابل توجیه است؟

آیا احتمال نمی‌رود تفسیر ما از خرد از یک سو، و دین و اخلاق از

سوی دیگر نادرست باشد؟

اگر اثبات شود دین و اخلاق درست و واقعی، خود متولد از خرد واقعی

است، همه این پرسشها حل نمی‌گردد؟!

اگر دین حق (و نه هر دینی) و اخلاق درست (و نه هر اخلاقی) از

اصل، متولد از خرد باشد، منزوی کردن این دو از حریم عمومی جامعه

خردورزانه است؟!

در این مرحله بطلان استثنا و یا مصونیت حریم خصوصی از

خردورزی آشکار می‌شود، همچنین تفسیر رایج آزادی و قانون نیز نقد

می‌شود و روشن می‌شود که:

آیا طرح مصونیت و آزادی انسان در حریم خصوصی خردورزانه است

یا خیر؟

۷. همه چیزدانی و یکه تازی خرد (نفی محدودیت کمی خرد)

تاکنون به چند تفسیر از خرد اشاره کردیم که همگی آنها در «تحقیق

خرد» اشتراک داشتند. این تفسیرها مصداق تفریط در خرد و خردورزی

بود.

در نقطه مقابل برخی از تفسیرهای خرد نیز خیلی افراطی است و

مصدق مبالغه گویی است.

پیش از این پرسشهایی را در ارتباط با محدودیت خرد مطرح کردیم که توجیه درستی نداشتند. (مانند محدود ساختن خرد و استدلال به امور تجربی یا ادعای پای استدلالیان چوبین بود و....)

اما نفی محدودیتهای خرد به چه معناست؟

آیا همه ما «همه چیزدان» و «همه چیزفهم» هستیم و تمامی حقایق

برای تمامی افراد روشن است؟!

اگر کسی خود را عقل کل (همه چیزدان و همه چیزفهم) بپندارد، نزد همگان نشانه خوبی از خردورزی او نیست.

مسلم بر اساس تفاوت درجه خرد افراد، دایره درک و وسعت شناخت آنها نسبت به واقعیتهای مختلف است. به سخن دیگر اموری هستند که فوق درک برخی از افراد (و نه همه افراد) هستند. بر همین اساس است که نوابغ را از دیگران جدا می کنیم. این مطلب دو دو تا چهار تا است. یعنی قابل تشکیک نیست و هر کسی در این مورد شکی به خودش راه دهد باید اصل خردمندی خود را بیازماید.

اینجا پرسشهای مهمی پیش می آید:

کسانی که مرزی برای درک و خرد خود می بینند، نسبت به مشکلاتی که در ارتباط با ماوراء مرز خرد و درکشان است چگونه چاره سازی

کنند؟

آیا به صرف این که کسی ادعا کرد من عقل کل هستم، قابل پذیرش

است یا خیر؟

اگر قابل پذیرش است ضابطه آن چیست؟

آیا نوابغ و نخبگان مدعی «همه چیزدانی» نیستند؟!

۸. خرد سلطان مطلق (نفی فراعقلی و محدودیت کیفی خرد)

آیا چیزی هست که فوق خرد باشد و خرد از درک آن ناتوان باشد یا

همه چیزها در مرتبه درک با خرد هستند؟

به تعبیر دیگر آیا این تقسیم امور به امور عقلی و امور فراعقلی درست

است؟

معنی و معیار «امور فراعقلی» چیست؟

در این مرحله جایگاه امور فراعقلی تبیین می شود و توهّم همه

چیزدانی برطرف می گردد.

آیا «فلسفه» امور فراعقلی را نفی نمی کند؟!

رابطه خرد و وحی

یکی از حوزه‌هایی که بسیار شایسته درنگ است، رابطه خرد و وحی است.

در این حوزه هم بگو مگوهای فراوانی وجود دارد.

۹. کفایت مدیریت خرد (خرد شرط لازم یا کافی)

در این که خرد مدیر خوبی برای انسان است، هیچ حرف و حدیثی نیست.

اگر گستره روشننگری خرد بی‌پایان باشد، یعنی اگر همه امور، در رتبه خرد باشند و اگر همه افراد همه چیزدان و همه چیز فهم باشند، سخن گفتن از مدیریت کامل خرد، یعنی چرخاندن بی‌کم کاست همه امور، جایی دارد.

ولی اگر چنین نباشد آیا مدیریت کامل خرد متصور است؟! یا مدیریت خرد، خالی از نقص نیست؟

آیا خبری و اثری از یک نمونه مدیریت کامل خرد برای بشر پیدا

می‌کنید؟!

وقتی از عقل کل، خبری نیست و پرتو خرد محدود و روشننگری آن هم پایانی دارد، و یک مدیریت کامل و بی‌نقص سراغ نداریم، آیا «سرمایه خرد» با محدودیتی که دارد برای رساندن انسان به «سر منزل مقصود» و یا «اصل مدیریت انسان» «کافی» است و نیازی به کسی و جایی و چیزی نیست؟ یا چنین نیست؟

قلمبه سلمبه‌اش این است کهک

آیا خرد برای کمال انسان، شرط لازم است فقط یا هم شرط لازم و هم

شرط کافی است؟

اگر انسان نیازی به ماورای پرتو خرد نداشته باشد، محدودیت خرد، زیانی به تدبیر کامل انسان توسط خرد نمی‌رساند.

اما اگر چنین نباشد....

پرسش مهم این است که:

آیا خرد ناقص انسان را - هر چند لنگان لنگان - به سر منزل مقصود

می‌رساند یا خیر؟

پیش از پاسخ به این پرسش خوب است سری به تاریخ گذشته بزنیم و اندکی هم از وضعیت کنونی جوامع بشری با خبر شویم.

مطالعه حال خود و جوامع پیشین و کنونی آیا جایی برای کفایت

مدیریت خرد تمامی افراد باقی می‌گذارد؟!

از عموم مردم که بگذریم، باز هم یک پرسش دیگر باقی می‌ماند و آن که:
آیا نوابغ و اندیشمندان و فرهیختگان مانند ارسطو و افلاطون و
انیشیتین و... می‌توانند ادعا کنند که نیازی به مدیری جز خرد وجود
ندارند؟!

در این مرحله اثبات می‌شود که خرد شرط لازم است و نه کافی و
تفاوتی در این جهت میان عامه مردم و نوابغ وجود ندارد.

۱۰. جبران کاستی خرد فردی با خردورزی گروهی و مشورت

همه ما تجربه کرده‌ایم که آگاهی و شناخت ما پس از مشورت با افراد
مناسب، وسیع‌تر و عمیق‌تر می‌شود.

این تفاوت، ریشه در کجا دارد؟ چرا مشورت در شناخت تأثیرگذار
است؟ این تأثیر ناشی از چیست؟

آیا خود مشورت موضوعیت دارد یا این که خرد مشورت دهنده به
یاری خرد مشورت کننده می‌آید و آن را تقویت می‌کند؟
به سخن دیگر:

آیا مشورت موضوعیت دارد یا طریقت؟ آیا خود مشورت هدف است
یا وسیله و ابزار برای خردورزی دقیق‌تر؟

مسلمانان با مشورت متوجه نکات (حتی بدیهی) یا دلایلی می‌شویم که پیشتر از آن غافل یا بی‌خبر بودیم.

آیا این مطلب به معنی این نیست با مشورت به کمال خردورزی نزدیک‌تر می‌شویم؟! خرد جمعی اگر به این معنی باشد، مصداق خردورزی دقیق‌تر و مستحکم‌تر است.

اما چند پرسش مهم این جا هست و آن این است که:

آیا خرد جمعی واقعا به معنی مشورت است؟

بر فرضی که تمامی مردم خردهای خود را متمرکز کنند آیا کاستی خرد با مشورت جبران می‌شود؟

آیا همه چیزدانی و همه چیز فهمی حاصل می‌شود؟

و آیا مشکل امور فراعقلی حلی می‌گردد؟

حاصل نهایی مشورت این است که انتخاب مشورت‌کننده، دقیق‌تر می‌شود، اما این انتخاب از سوی مشورت‌کننده است و در نتیجه کاملاً فردی و شخصی است و نه جمعی.

بر همین اساس هم اولاً مشورت مصداق برجسته‌تر روشنگری خرد است و ثانیاً مسئولیت هر گونه اقدامی منحصر بر عهده انتخاب‌کننده است.

۱۱. جبران کاستی خرد فردی با خرد جمعی و شورا

آیا شورا همان مشورت با چند نفر است یا این که ویژگی دیگری دارد؟

مسئله در شورا پای چند نفر به میان می‌آید، اما کیفیت این رابطه مهم است.

رابطه مشورت با چند نفر رابطه یک به چند و رابطه فرد با گروه است. لذا پس از مشورت تنها یک فرد حقیقی یا حقوقی تصمیم گیرنده است.

اما رابطه شورا رابطه چند به چند است و عملی کاملاً گروهی است. این تفاوت، نکته بسیار ظریفی است که باید به آن توجه داشت. خردورزی گروهی در مشورت، با رابطه یک به چند صورت می‌پذیرد، اما جمع بندی و تصمیم گیری و اقدام، تنها از سوی یک شخص (حقیقی یا حقوقی) است

روشن است که این امر هرگز مصونیتی به بار نمی‌آورد و تمام مسئولیت بر دوش تصمیم گیرنده که همان مشورت کننده است، می‌باشد، همچنان که پیش از مشورت چنین بود.

اما در شورا چنین نیست توضیح این که:

هر چند شورا غالباً با یک رئیس اداره می‌شود، اما نقش رئیس تنها

هماهنگ کنندگی است نه تصمیم گیرندگی.

و هر چند ممکن است در شورا نیز ادله و براهین حول و حوش موضوع مورد نظر مطرح شود، اما برداشت نهایی در شورا، بستگی تمام به تعداد آراء افراد دارد و نه استحکام استدلالهای مطرح شده.

در نتیجه اولاً ممکن است استدلالی محکم از سوی همگان درک نشود، یا حتی با درک آن استدلال، اغراض دیگری در میان باشد که رأی غالب را به دنبال نداشته باشد.

ثانیاً نظر غالب در کمال مصونیت است و هیچ گونه مسئولیت و پاسخگویی را به دنبال نخواهد داشت.

در تعبیر جامع رأی و مشاوره (اگر مشاوره‌ای در کار باشد) در شورا بر خلاف مشورت، موضوعیت دارد نه طریقت.

با موضوعیت یافتن رأی، آیا می‌توان گفت چنین فرایندی به شکل مطلق مصداق خردورزی است؟!^۱

۱- البته امکان اصلاح این فرایند به دو شکل وجود دارد که:

یک: در برخی موارد که اختلاف فراوان و مباحث علمی طرفین چندان روشن نیست، در این گونه موارد ممکن است رأی گیری مصداق تنزیلی خردورزی شمرده شود. (همانند قرعه در برخی از موارد) البته این امر در صورتی است که

لله

در این صورت رابطه خرد با شورا چگونه تبیین می‌شود؟ آیا شورا مستلزم تحریف خرد نیست؟! اگر خرد واقعی، مدیریت بی‌کم و کاست را برای انسان به ارمغان نیاورد، خرد تحریف شده چگونه از این عهده این مهم بر می‌آید؟! در این مرحله مشورت و شورا تعریف و تفاوت آن دو شناخته می‌شود.

همچنین روشن می‌شود خرد جمعی مطلقاً متکی بر اکثریت آراء است و اکثریت موضوعیت دارد و نه خردورزی.

خردورزی، جایگزین مناسبی نداشته باشد.

دو: در این گونه موارد این امکان وجود دارد که اولاً جلسات بر اساس گفتمانهای علمی برنامه ریزی شود، ثانیاً حُکْم علمی (با اتفاق کل یا اکثریت) تعیین شود و اگر نتیجه گفتمان، روشنگری عمومی برای متخصصان را به دنبال نداشت و اگر حُکْم علمی قضاوت قطعی نداشت، در این صورت ممکن است نوبت به رأی گیری برسد. البته تأکید می‌شود که ممکن است.

هر چند ممکن است راه چاره منحصر به رأی گیری باشد، اما آن چه باید روشن شود این است که این عمل نفس خردورزی است یا حاصل خردورزی است؟! این در حالی است که پیش از شورای مصطلح غالباً از گفتمان علمی خبری نیست و اگر هم گفتمانی باشد بیشتر سیاسی است تا علمی با این همه هرگز از حکمیت علمی خبری نیست.

۱۲. جبران کاستی خرد با وحی (نیاز خرد به وحی)

وحی چیست؟ این پرسش اول.

آیا وحی می‌تواند محدودیت خرد را جبران کند؟ این هم پرسش دوم. روشن است که اگر تعریف درستی از وحی نداشته باشیم، معنی ندارد بگوییم وحی جبران‌کننده محدودیت خرد است. دو تا تعریف از وحی می‌آورم تا بعد ببینیم کدام درست است و کدام نادرست.

تعریف نخست: «وحی» هیولای ناشناخته‌ای است که در مقابل عقل غداره بسته و با عربده کشی اجازه نفس کشیدن به خرد نمی‌دهد.

تعریف دوم: وحی مظهر رحمانیت خالق و مبدأ خرد است. هر جا که خرد لنگ می‌زند، وحی دست یاری به سوی بشر خردمند دراز می‌کند. چرا که وحی ریشه در روشنگری ژرف دارد که نقطه به نقطه جهان از آغاز تا پایانش در پرتو آن منور است.

خب این دو تعریف: یکی خیلی بدبینانه یکی هم خیلی خوشبینانه.

پیدا است که با تعریف بدبینانه از وحی، خرد جایی برای وحی این چنینی نمی‌بیند.

اما اگر حقیقت وحی، تعریف دوم باشد، چه؟

در این صورت وحی، همان آب زلالی است که خرد، تشنه و سرگردان اوست.

در این صورت پیامبر، همان آموزگار دلسوزی است که می خواهد پله پله شاگرد خرد بالا بیاورد و بالاتر....

در این صورت وحی نه تنها جبران کننده محدودیت خرد است، بلکه بارور کننده و پرورش دهنده خرد است.

در این صورت وحی، تنها عصای دست خرد نیست، بلکه پر پرواز خرد است.

در این صورت نیاز خرد به وحی، نیاز تشنه به آب است، نیاز یکه و تنها به یاور، نیاز....

پس قبل از هر چیز باید وحی را شناخت و آن را تعریف کرد تا رابطه خرد با وحی روشن گردد.

بر اساس تعریف دوم رابطه وحی با خرد رابطه پدر با فرزند است.

همان گونه که گذشت اگر خرد روشنگر باشد، دیگر دغدغه‌ی خلأ واقع گرایی و ارتباط درست با واقعیتها را نداریم. اما پرسشی که وجود دارد این است:

«دایره روشنگری خرد» محدود است و یا این که پرتو چراغ خرد را

پایانی نیست؟

اگر روشنگری خرد ساحلی نداشته باشد و به هر کجا برسد و تا هر جا انسان برود باز هم چراغ خرد راهنما و راهگشا باشد، اصلاً نیازی به راهنما و هدایتگر دیگری جز خرد نیست و نخواهد بود. اما اگر چنین نباشد...

پس:

۱- مرز نهایی روشنگری خرد کجاست؟

۲- آن جا که کمیت خرد لنگ است چه باید کرد؟

شاید برخی ادعا کنند که خرد ظرفیتی نامحدود دارد و در نهایت می‌تواند تمامی نیازهای انسانی را بی‌کم و کاست برآورد. پس جز خرد شناسیم و جز از خرد نپذیریم.

اما محدود بودن پرتو خرد برای امثال من و شما که دو دو تا چهار تاست.

حالا فرض کنیم که برآوردن تمامی نیازهای انسانی توسط خرد در شرایطی ممکن باشد و اتفاق هم بیفتد که انسانی «عقل کل» شود، این امکان و این اتفاق، درمان درد الان من و شما که همه چیزدان و همه چیز فهم نیستیم نمی‌باشد.

پس چه باید کرد؟!

آیا مراجعه به وحی البته با تفسیر درست آن یک ضرورت عقلانی

نیست؟!

این هم یک نقطه تحقیق.

۱۳. دایره ضرورت عقلانی وحی چقدر است؟

اگر کاستی خرد انکار ناشدنی باشد و اگر مدیریت خرد برای جوامع انسانی در حد کمال و تمام یا در حد قابل قبول منتفی باشد، نوبت به جبران کاستی خرد توسط وحی می‌رسد. البته با تعریف درست آن. سخن در این است که:

نیاز به وحی محدود به موارد خاصی است یا شامل تمامی حوزه‌ها می‌گردد؟

آیا نیاز به وحی تنها در دایره دین یا اخلاق یا احکام است؟!
آیا انسان در سایر موارد اصلا کاستی ندارد و یا به شکلی می‌تواند گلیم خود را از آب بیرون بکشد؟!

اگر چنین نباشد آیا محدود کردن مراجعه به وحی خردمندانه است؟!
در این مرحله نیاز عقلانی به وحی در تمامی حوزه‌ها اعم از حریم عمومی و خصوصی و در تمامی ابعاد اعم از احکام و عقاید و... تبیین می‌شود.

۱۴. رابطه خرد با وحی

کار خرد، روشنگری است، این درست، اما مسلماً این روشنگری محدود است. از این رو نمی‌توان تنها به امید خرد نشست.

پس چه باید کرد؟

به مدد خرد، وحی را پیدا می‌کنیم با اتصال به روشنگری بی‌انتهای وحی دیگر مشکل ما حل می‌شود.

مشکل ما حل می‌شود یعنی چه؟

تفسیر نخست این که کار خرد تنها و تنها پیدا کردن وحی و نشان دادن پیامبران است پس از یافتن پیامبر، خرد، دست ما را در دست پیامبر گذاشته و خودش کنار می‌کشد دیگر خرد به مرخصی دائمی رفته و تعطیل تعطیل می‌گردد.

اگر خرد همچنان روشنگر است کنار گذاشتن آن یعنی چه؟

آیا کنار گذاشتن خرد، به معنی این است که:

تمامی ساختمان دین از صدر تا ساقه فراعقلی است؟

یا این که دین مرکب از اجزاء عقلی و فراعقلی است؟

یا این که مأموریت خرد پایان یافته و با حفظ روشنگر بودن دیگر

روشنگری نباید بکند؟

اگر به هر دلیلی به عنوان دین، ادعا شود که دو دو تا پنج تا، خرد را

باید تعطیل کنیم و بپذیریم یا این که....
تفسیر دوم این که خرد تنها در اعتقادات می تواند جولان بدهد، اما در احکام دینی هرگز از خرد کاری ساخته نیست که نیست.
پس مهم روشن شدن این نکته است که:
آیا پس از رسیدن به پیامبران چراغ خرد به کلی خاموش می شود یا این که همچنان روشن است؟
اگر بگوییم وحی مکمل خرد است، جایی برای این تفاسیر باقی می ماند؟!
در این مرحله رابطه دو سویه مکملیت خرد و وحی بیان می شود.

۱۵. تضاد خرد و وحی

با محدودیتهای خرد آشنا شدیم، با اندکی درنگ بر آنها روشن می شود که برخی از آنها کاذب و برخی واقعی هستند.
پس نوعی از محدودیت خرد، واقعیت دارد.
این محدودیت هم به برکت وحی جبران شدنی است و بدین ترتیب با دست گذاشتن خرد در دست وحی، تکامل بی پایان انسان رقم می خورد.
بنا بر این آیا می توان گفت که:

خرد واقعی به تمام و کمال محفوظ است و در هیچ شرایطی امکان

تعطیلی آن وجود ندارد؟

در این صورت آن چه مهم است حیطة و مرتبه خرد است، یعنی باید دایره نورافشانی خرد را شناخت و هر جا خرد به دلیل محدودیت فرد یا محدودیت ذاتی خود قاصر باشد، نورافشانی وحی تا بی نهایت ادامه خواهد یافت.

ناگفته پیداست که ممکن نیست بین دو نورافشانی خرد واقعی و وحی واقعی، تضاد و تعارضی باشد.

مهم این است که بدانیم آیا میان آن چه به عنوان خرد ادعا می شود و آن چه به عنوان وحی ارایه می شود تضادی هست یا خیر؟ و اگر تضادی بود چه باید کرد؟

تعبیر فنی این مسئله این است که تضاد ثبوتی میان خرد و وحی محال است. اما تضاد اثباتی ممکن است.

مهم این است که تضاد اثباتی چگونه قابل علاج است؟ این هم یک نقطه بگو مگوی مهم.

۱۶. بقاء مطلق خرد در حوزه آن (حفظ مرتبه)

با منتفی شدن تضاد میان خرد و وحی، دو رابطه برای خرد و وحی

متصور است.

آیا خرد و وحی متوازی هستند، یعنی عدم تضاد میان آن دو ناشی از متوازی بودن و عدم اشتراک حوزه این دو است؟ (همچنان که جامعه شناسی و شیمی با یکدیگر متوازی هستند)

یا این که ارتباط تنگاتنگی میان خرد و وحی وجود دارد؟

در این مرحله ارتباط تنگاتنگ میان خرد و وحی اثبات می شود که دارای دو ویژگی است:

۱- تطابق وحی واقعی با خرد واقعی (در حوزه مشترک)

۲- سکوت خرد در حیطه اختصاصی وحی (حوزه فراعقلی)

این دو ویژگی عقلانیت دین را رقم می زنند.

اما آن چه محیر العقول است باروری و تکامل خرد توسط وحی است

که در مرحله رشد به آن اشاره خواهیم کرد.

آشنایی با دستگاه شناخت (شناخت خرد ۲)

در این بخش به شناخت خرد از زاویه‌ی دیگری می‌پردازیم.

۱۷. شناخت، هنر خرد

یکی از بگو مگوی‌ها درباره «کار» و «برداشت» از خرد است. در یک کلمه:

هنر خرد چیست؟

ما چه نیازی به خرد داریم و خرد چه کاری برای ما می‌تواند بکند؟

اصلاً نیازی به خرد وجود دارد؟

بدیهی است که هر یک از ما پندارهایی داریم که ناشی از تخیل و توهم ماست که با واقعیت مطابقت ندارند. همچنین نسبت به برخی از واقعیتها و حقیقتها هم واقعا بینا و آگاه هستیم.

آیا کار خرد ایجاد «پندار» و اعتقاد صرف است؟

یا این که هنر خرد «روشنگری» است و برداشت آن، ارتباط یافتن

درست با واقعیتهاست؟

آیا می‌توان گفت ارتباط درست با واقعیتها «شناخت» است و شناخت همان «هنر خرد» است؟

آیا تعامل مناسب و ارتباط درست با واقعیتها، بدون شناخت حقیقی ممکن است؟

این بگو مگو در یک جمله عبارت است از این که:

آیا خرد با «واقع‌گرایی» ارتباطی دارد یا خیر؟

انسان ارتباطات پیچیده‌ای با جهان دارد. اگر واقع‌گرایی از خرد متولد شود، «خرد نخستین و مهمترین نیاز انسان» است.

اما اگر خرد روشن‌گر نباشد، «خلأ واقع‌گرایی» برای انسان پیچیده، با چه چیزی و چگونه جبران می‌گردد؟!!!

«خلأ واقع‌گرایی» همان با «توهم» زیستن است.

با فراگیر شدن «خلأ واقع‌گرایی» انسان دچار پوچ‌ترین پوچی‌ها می‌گردد.

اگر به کسی بگوییم دچار «توهم» شده‌ای نه تنها نمی‌پسندد بلکه پرخاش هم می‌کند.

آیا این ناخشنودی از نسبت توهم به معنی پذیرفتن «روشنگری خرد و واقع‌گرایی» نیست؟!

۱۸. شناخت ذهنی است یا خارجی؟

یکی دیگر از بگو مگوها این است که ما توسط خرد چه چیزی را می‌شناسیم؟

آن چه ما می‌شناسیم واقعیت‌های خارجی است یا تصورات ذهنی؟ اگر شناخت تنها بر تصور متوقف شود و از آن عبور نکند واقعگرایی خرد چگونه قابل تفسیر است؟

به سخنی دیگر اصلاً چرا باید پای تصور را به شناخت باز کرد؟ چه ضرورتی برای این کار وجود دارد؟

اگر ضرورتی برای این کار هست، تصویر ذهنی موضوعیت دارد یا طریق به واقع است؟ رابطه ذهن و واقع چیست؟

این مشکل مهم به شکل دیگری هم بیان می‌شود و آن این که بیان و سخن، ابراز و ابراز انتقال شناخت ما است. آیا الفاظ دلالت بر خود واقع می‌کنند یا مدلول الفاظ تصورات ذهنی ماست؟ ما به ازاء اسامی خارج است یا ذهن؟

در این مرحله می‌بینیم هنر خرد شناخت است و شناخت به امور واقعی تعلق می‌گیرد یا امور ذهنی.

۱۹. نقش خرد در شناخت بدیهیات

خیلی وقتها پس از طرح مطلبی، بلافاصله با این پرسش روبرو می‌شویم: «به چه دلیل؟»، «آیا استدلالی بر درستی این مطلب وجود دارد؟»، «آیا چیزی هست که این مطلب را ثابت کند؟» روشن است که طراح مطلب هم تلاش می‌کند که دلیلش را بیاورد و بر مطلبش استدلال کند.

اما «به چه دلیل؟»، همه جا کاربرد ندارد. مثلاً اگر کسی در روز روشن بگوید الان روز است و خورشید وسط آسمان است، دیگر کسی نمی‌گوید «به چه دلیل؟»

اگر هم بگوید پاسخش کوبنده است: «مگر کوری؟» این که واضح است! چشمت را باز کن خورشید را ببین!

مطالبی که از قبیل بدیهیات هستند و از اولیات به شمار می‌روند دیگر «به چه دلیل؟» ندارد.

در این که دلیل، برهان و استدلال با خرد سر و کار دارد، حرفی و حدیثی وجود ندارد. هر استدلالی نیاز به خرد دارد، هم ارایه استدلال و هم درک آن، هر دو آنها با خرد سر و کار دارد.

آیا شناخت بدیهیات و اولیات هم جزو حوزه خرد است؟ یا این جا دیگر خرد بردار نیست؟

خیلی از دیوانه‌ها بدیهی سرشان نمی‌شود.

همه ما در حال خواب و یا غفلت با بدیهیات بیگانه می‌شویم، جوری که اصلاً متوجه بداهت آنها نمی‌شویم، اما در حالت عادی چنین نیست.

آیا این مطلب نشان این نیست که شناخت بدیهی، ذاتی انسان نیست؟ بلکه باید یک چیز دیگر هم در انسان باشد که بداهت بدیهی را برایمان آشکار کند؟

آن چیزی که بدیهی هم با آن بدیهی می‌شود کدام است؟ واسطه میان ما و بدیهیات چیست؟

آیا خرد نقشی در حوزه بدیهیات ندارد؟

بر اساس برخی از تفسیرهایی که برای خرد شده، مسلماً خرد از حوزه بدیهیات به دور است.

در این صورت اگر بتوانیم چیزی را پیدا کنیم که واسطه ما با بدیهیات شود، مشکل حل است.

اما اگر چنین چیزی وجود نداشته باشد...

اگر چنین چیزی وجود نداشته باشد، این احتمال زنده نمی‌شود که تفسیر ما از خرد ناقص و یا اشتباه است؟!

در این صورت خرد را چگونه تعریف و تفسیر کنیم؟!

جان و روح این بگو مگو در این است که:
آیا فعالیت خرد منحصر به حوزه استدلال و استنباط است؟
اگر چنین باشد باید برای حوزه بدیهیات چاره‌ای اندیشید.
یا این که سلطان شناخت در هر دو حوزه، (حوزه استدلال و حوزه بدیهیات) یک چیز است و آن خرد است؟
در این صورت معنی خرد چیست؟
این هم یک بگو مگوی مهم درباره خرد....
در این مرحله نقش روشنگری خرد در تمامی حوزه‌های بدیهی و استدلالی بررسی می‌شود.

۲۰. شناخت حوزه خرد (بدیهیات و استدلالیات)

همه ما بدیهیات را می‌شناسیم. حاصل استدلال در غیر بدیهیات هم بر طرف شدن نادانی و به دست آوردن شناخت آنهاست.
تفاوت شناخت در بدیهیات و در استدلالیات چیست؟
مسئله خرد ابزار روشنگری و شناخت در استدلالیات است.
در شناخت بدیهیات اگر نیازمند روشنگری نباشیم مشکلی نداریم.

اما اگر بدیهیات نیز نیازمند روشنگر باشد در این صورت آن روشنگر کدام است؟

از یک سو عدم شناخت هنگام خواب یا غفلت یا در حال مستی و دیوانگی شاهد بر این است که حتی بدیهیات نیز نیازمند روشنگر هستند.

از دیگر سو روشنگری جز خرد سراغ نداریم. اگر شناخت بدیهیات نیز نیازمند روشنگر باشند و اگر ویژگی روشنگری منحصر به خرد باشد، آیا به این نتیجه نمی‌رسیم که تنها روشنگر در هر دو حوزه بدیهیات و استدلالیات خرد است؟! باز هم این پرسش بی پاسخ ماند که تفاوت بدیهیات و استدلالیات در چیست؟

آیا اساساً دو نوع شناخت داریم یا این که شناخته شده (متعلق شناخت) متفاوت است و یا این که شناخت یک حقیقت است اما دارای مراتب و درجات متفاوت؟ کدامیک؟

مثلاً آگاهی نسبت به رعد (صدای صاعقه) پس از دیدن برق (نور صاعقه) و پیش از رسیدن رعد، با آگاهی نسبت به رعد پس از رسیدن صدای رعد چه تفاوتی می‌کند؟

شناخت نسبت به پرتاب کننده سنگ وقتی می‌بینیم کسی سنگی به طرف شیشه‌ای پرتاب کرد و شیشه شکست (دید همزمان علت و معلول اول و دوم) با شناخت نسبت به پرتاب کننده به صرف دیدن

سنگی در هوا بدون دیدن او (ملاحظه معلول اول فقط) چه تفاوتی می‌کند؟

آیا می‌توان گفت شناخت در یک صورت بدیهی است و در صورت دیگر نوعی از استدلال؟

۲۱. رابطه خرد با استدلال

حقیقت استدلال و رابطه آن با خرد چیست؟
روشنگری از استدلال است یا از خرد یا از هر دو؟ چرا و چگونه؟
آیا می‌توان گفت استدلال همان اندیشیدن است؟
این هم یک بگو مگوی مهم دیگر.
در این مرحله اثبات می‌شود استدلال همان اندیشه منتج است که در واقع ایجاد فرصت کردن برای روشنگری خرد است.

۲۲. خرد ابزار شناخت

در سلسله پرسشهای پیشین روشن شد که شناخت هنر خرد است.
آیا به جز خرد ابزار دیگری برای شناخت وجود دارد یا خیر؟

۲۳. شناخت متعالی خرد

بحث مهم خرد شناسی، تکمیل مهم‌تری برای نکته سنجان تیزبین

دارد.

از این رو در پایان سلسله پرسشهای مطرح شده اشاره بسیار کوتاهی به شناخت متعالی خرد و مراحل پس از آن می‌کنیم.

شناخت رابطه انسان با خالقش از امور مهم و زیربنایی است.

باید بررسی شود که آیا رابطه خداوند با مخلوقات (از جمله انسان)

عینیت است و در واقع تکثری در عالم وجود ندارد؟

یا این که تکثر وجود دارد در این صورت آیا سنخیتی میان خداوند

و سایر موجودات (ناشی از رابطه علیت و معلولیت) وجود دارد؟

یا این که رابطه میان خداوند و انسان (همانند سایر مخلوقات)

رابطه تباین و عدم سنخیت است و خلق از کتم عدم محض، ممکن

است؟

پس از این بحث مهم و حیاتی، نوبت به چند پرسش دیگر می‌رسد.

یکی این که رابطه میان خرد و انسان چیست؟

آیا تقریب «حدیده محماة» برای بیان این رابطه، دقیق است یا خیر؟

اصلاً تقریب «حدیده محماة» چند تفسیر دارد؟

آیا تفسیر تقریب حدیده محماة به فنای واقعی انسان می‌انجامد یا

رابطه‌ای از قبیل (تأکید می‌شود از قبیل رابطه) جوهر و عرض را رقم

می‌زند؟

و پرسش مهم دیگر این که:

رابطه خرد با خالق خرد چیست؟

آیا تقریب رابطه شعاع با خورشید دقیق است یا خیر؟

و اصلاً این تقریب چگونه تشریح و تطبیق داده می‌شود؟

و در نهایت حیاتی‌ترین پرسش این که شناخت خرد چه تأثیری در

شناخت خدای خرد دارد؟

آیا شناخت خدای خرد، اتصال به منبع لایزال و بی‌انتهای حقیقت

را رقم نمی‌زند؟

آیا پایان شناخت خدای خرد، فنا ذاتی است یا فنا ارادی؟

در این مرحله خواهیم دید که آشتی با خرد پایانی جز آشتی با خدای

خرد ندارد.

آشتی با خرد: تطبیق عملی خردورزی

تا اینجا به بخشی (و نه تمام) بگو مگوهایى که در حول و حوش خرد وجود داشت آن هم در قالب ساده و در سطح ابتدایى و البته ناقص، اشاره کردیم تا پرده‌ای از محوریت حیاتی خرد در حیات انسانی برداشته شود. اما تردیدی نیست که این اندکی از بسیار است.

اینک با فرض این که پاسخ تمامی پرسشهای مطرح شده را پیدا نموده‌ایم سراغ چگونگی «آشتی با خرد» می‌رویم.

۱. سپردن سکان اراده به خرد

نخستین مرحله «آشتی با خرد» این است که بررسی کنیم با فرض روشننگری خرد:

آیا می‌توان سکان اراده را به غرایز و احساسات سپرد؟

آیا انتخاب منطق دلم می‌خواهد در عمل قهر با خرد نیست؟

آیا با تسلیم شدن در مقابل احساسات می‌توان با خرد آشتی کرد؟

در این مرحله روشن می‌شود نخستین گام عملی برای آشتی با خرد، حرکت بر اساس خردمحوری است.

۲. چشم گشودن به خورشید خرد

گام بعدی «آشتی با خرد» یافتن پاسخ این پرسش است که:
آیا با چشم بستن در مقابل خورشید خرد و ندیدن واقعیتها، می توان
ادعای آشتی با خرد نمود یا خیر؟
به سخن دیگر آیا کسی که در روز روشن سر خود را زیر لحاف کند
می تواند از پرتو افشانی خورشید سود ببرد؟
با نگشودن دریچه دل به سوی خورشید خرد، چگونه می توان با خرد
آشتی کرد؟!۱

۳. نفوذ خرد ورزی به قلب

در مرحله سوم نوبت به دل سپردن به شناخت حاصل از خرد است.
آیا بدون دل سپردن کامل به خرد و بدون اعتقاد و ایمان حقیقی به
واقعیتهایی که در پرتو خرد روشن گردیده، می توان با خرد آشتی کرد؟
در این مرحله رابطه ایمان و شناخت روشن می شود.

۴. توسعه خردورزی

فرض کنیم تمامی پرسشهای پیشین را پاسخ گفته ایم. در این
صورت یک مرحله از شناخت خرد را پشت سر گذاشتیم.
و نیز چند گام در راه آشتی با خرد برداشته ایم.

آیا آشتی با خرد کامل شده است؟

بدون پذیرفتن آثار روشنگری خرد چگونه آشتی با خرد ممکن

می‌گردد؟

لوازم پذیرش خرد به عنوان گام مهم آشتی با خرد مطرح می‌شود.

مسئله خردورزی و پذیرفتن آن، هیچ قید و شرطی ندارد.

از این رو پذیرفتن خردورزی، مشروط به مطابقت با امیال و خواسته‌های نفسانی، دوگانگی و یک بام و دو هواست. به این معنا که هر جا خردورزی در راستای هوا و هوس باشد بپذیریم و هر جا بر خلاف آن باشد سرباز زنیم.

از این دوگانگی با تعبیر «تبعیض در عقلانیت» یاد می‌شود.

«تبعیض در عقلانیت» نوعی قهر از خرد است.

بنا بر این برای آشتی با خرد باید گام به گام خردورزی را توسعه دهیم و دوگانه بازی در خردورزی را حذف نماییم.

آیا پایان جنگ با تبعیض در عقلانیت چیزی جز عقلانیت فراگیر

می‌تواند باشد؟

آیا می‌توان گفت عقلانیت فراگیر افق نهایی در توسعه کمی در

خردورزی است؟

آیا عقلانیت فراگیر آشتی با خرد نیست؟!

۵. باروری خرد

اما توسعه کیفی خردورزی را هم نباید از یاد برد.

توسعه کیفی خردورزی چگونه رقم می خورد؟

آیا برای توسعه خردورزی راهی به تقویت پرتو خرد وجود دارد؟

آیا تمرینهای بیشتر خردورزی در حوزه شناخت و تطبیق آن بر

مصادیق، شاخه دیگری از تقویت خردورزی نیست؟

مروری بر پرسشهای پیشین و...

۱. «آشتی با خرد» چرا و چگونه؟
۲. «خرد» چیست؟ و آشتی با آن چگونه؟
۳. در زندگی کدام منطق را برگزینیم، «منطق خرد» یا «منطق دلم می خواهد»؟
۴. آیا روشنگری خرد، محدود به دریچه «حواس پنجگانه» است یا این که این محدودیت تحقیر خرد است و دامنه روشنگری خرد بسیار گسترده است؟
۵. آیا غیر از آن چه با حواس پنجگانه می شناسیم، هرگز چیز دیگری وجود ندارد تا با خرد درک گردد؟
۶. آیا خردگرایی تجربی، راهی برای اموری که در قالب عقل تجربی نمی گنجد، دارد؟ چگونه؟
۷. رابطه خرد با عشق و احساس چیست؟
۸. آیا «عشق و خرد رقیب یکدیگرند» و هریک دیگری را نفی می کند؟
۹. آیا «عقل و عشق دو دستگاه مکمل یکدیگرند»؟ یا این که یکی از

این دو مغلوب دیگری است؟

۱۰. آیا «با میدان داری عشق، مجالی به خرد می‌رسد»؟

۱۱. و آیا عشق مقدس است یا خرد؟

۱۲. آیا مطلق عشق مقدس است یا تنها «عشقی که در طول خرد باشد

و پاکی آن به امضای خرد برسد مقدس است»؟

۱۳. آیا حقیقت چشیدنی و یافتنی است یا شناختنی؟

۱۴. آیا چشیدن و شناختن دو حقیقت است یا هر یک حقیقتی

جداگانه؟

۱۵. اگر به کلی پای خرد را از ساحت حقیقت قطع کنیم، راهی برای

جداکردن حقیقت از باطل داریم؟

۱۶. آیا خرد در امور فردی راه ندارد؟ یا این که خرد در امور فردی نیز راه

دارد، اما انسان در حریم خصوصی خود از قید خرد آزاد است؟

۱۷. تفاوت آزادی در حریم خصوصی با «منطق دلم می‌خواهد»

چیست؟

۱۸. آیا همه ما همه چیزدان و همه چیز فهم هستیم و تمامی حقایق

برای تمامی افراد روشن است؟!

۱۹. آیا تقسیم امور به امور عقلی و امور فراعقلی درست است؟

۲۰. معنی و معیار امور فراعقلی چیست؟

۲۱. آیا خرد ناقص، می‌تواند مدیر کاملی باشد یا مدیریت خرد، خالی از نقص نیست؟

۲۲. آیا خرد برای کمال انسان، شرط لازم است فقط یا هم شرط لازم و هم شرط کافی است؟

۲۳. آیا نوابغ و اندیشمندان و فرهیختگان از این قاعده مستثنا هستند؟!

۲۴. آیا خبری و اثری از یک نمونه مدیریت کامل خرد برای بشر پیدا می‌کنید؟!

۲۵. آیا خود مشورت هدف است یا وسیله و ابزار برای خردورزی دقیق‌تر؟ (موضوعیت و طریقت مشورت)

۲۶. آیا کاستی خرد با مشورت فراگیر جبران می‌شود و همه چیزدانی و همه چیز فهمی حاصل می‌شود؟

۲۷. آیا مشورت و شورا هر دو به معنای خرد جمعی است یا تفاوت دارند؟

۲۸. رابطه مشورت و شورا با خرد چگونه است؟

۲۹. اگر مقصود از خرد جمعی شورا باشد آیا مستلزم تحریف خرد نیست؟!

۳۰. مرز نهایی روشنگری خرد کجاست؟

۳۱. آن جا که کمیت خرد لنگ است چه باید کرد؟
۳۲. وحی چیست؟ آیا وحی می تواند محدودیت خرد را جبران کند؟
۳۳. آیا نیاز به وحی تنها در دایره دین یا اخلاق یا احکام است یا در مطلق کاستی های خرد است؟!
۳۴. آیا پس رسیدن به پیامبران چراغ خرد به کلی خاموش می شود یا این که همچنان روشن است؟
۳۵. آیا پس از یافتن پیامبر توسط خرد، خرد به مرخصی دائمی رفته و کاملاً تعطیل می گردد؟
۳۶. آیا کنار گذاشتن خرد به معنی این است که تمامی ساختمان دین از صدر تا ساقه فراعقلی است؟
۳۷. آیا کنار گذاشتن خرد به معنی این است که مأموریت خرد پایان یافته و با حفظ روشنگر بودن دیگر روشنگری نباید بکند؟
۳۸. آیا اگر به هر دلیلی به عنوان دین ادعا شود که دو دو تا پنج تا، باید خرد را تعطیل کرده و بپذیریم یا این که...؟
۳۹. آیا خرد تنها در اعتقادات می تواند جولان بدهد اما در احکام دینی هرگز از خرد کاری ساخته نیست؟
۴۰. آیا می توان گفت خرد واقعی به تمام و کمال محفوظ است و در هیچ شرایطی امکان تعطیلی آن وجود ندارد؟

۴۱. آیا میان آن چه به عنوان خرد ادعا می‌شود و آن چه به عنوان وحی ارایه می‌شود تضادی هست یا خیر؟
۴۲. تضاد میان خرد و وحی تضاد ثبوتی است یا اثباتی؟
۴۳. تضاد اثباتی چگونه قابل علاج است؟
۴۴. آیا عدم تضاد خرد و وحی به معنی متوازی بودن این دو و عدم اشتراک حوزه خرد و وحی است؟ یا به معنی تطابق این دو در حوزه مشترک و سکوت در حوزه اختصاصی است؟
۴۵. «کار» و «برداشت» از خرد و در یک کلمه «هنر خرد چیست»؟
۴۶. آیا ممکن است گفته شود ارتباط درست با واقعیتها «شناخت» است و شناخت همان «هنر خرد» است؟
۴۷. آیا خرد با «واقع‌گرایی» ارتباطی دارد یا خیر؟
۴۸. اگر خرد روشن‌گر نباشد، «خلأ واقع‌گرایی» برای انسانِ پیچیده، با چه چیزی و چگونه جبران می‌گردد؟!
۴۹. آن چه توسط خرد می‌شناسیم واقعیت‌های خارجی است یا تصورات ذهنی؟
۵۰. اگر شناخت تنها بر تصور متوقف شود و از آن عبور نکند واقع‌گرایی خرد چگونه قابل تفسیر است؟
۵۱. اصلاً چرا باید پای تصور را به شناخت باز کرد؟ چه ضرورتی برای

این کار وجود دارد؟

۵۲. اگر ضرورتی برای این کار هست، ذهن موضوعیت دارد یا طریق به

واقع است؟ رابطه ذهن و واقع چیست؟

۵۳. تفاوت شناخت در بدیهیات و استدلالیات چیست؟

۵۴. اگر بدیهیات نیازمند روشنگر باشد آن روشنگر کدام است؟

۵۵. آیا سلطان شناخت در دو حوزه استدلال و حوزه بدیهیات، خرد

است؟ در این صورت معنی خرد چیست؟

۵۶. تفاوت شناخت در بدیهیات و استدلالیات در چیست؟

۵۷. آیا در بدیهیات و استدلالیات دو نوع شناخت داریم یا این که

شناخت یک حقیقت است اما شناخته شده (متعلق شناخت)

متفاوت است؟

۵۸. حقیقت استدلال و رابطه آن با خرد چیست؟

۵۹. روشنگری از استدلال است یا از خرد یا از هر دو؟

۶۰. آیا به جز خرد ابزار دیگری برای شناخت وجود دارد یا خیر؟

۶۱. رابطه خرد با انسان چیست؟

۶۲. رابطه خرد با خالق خرد چیست؟

۶۳. آیا انتخاب «منطق دلم می خواهد» بدترین شکل قهر با خرد

نیست؟

۶۴. آیا با چشم بستن در مقابل خورشید خرد و ندیدن واقعیتها، قهر با خرد نیست؟

۶۵. آیا آشتی با خرد جز با دل سپردن به خرد و ایمان به واقعیتهای روشن شده در پرتو خرد ممکن است؟

۶۶. آیا با تسلیم شدن در مقابل احساسات، می توان با خرد آشتی کرد؟
۶۷. بدون پذیرفتن آثار روشنگری خرد، چگونه آشتی با خرد ممکن می گردد؟

۶۸. آیا تبعیض در عقلانیت (نقطه مقابل عقلانیت فراگیر)، قهر با خرد نیست؟!

۶۹. آیا برای توسعه خردورزی راهی به تقویت پرتو خرد وجود دارد؟
۷۰. آیا تمرینهای بیشتر خردورزی در حوزه شناخت و تطبیق آن تقویت خردورزی نیست؟

۷۱. آیا می توان گفت «آشتی با خرد» کلیدی ترین واژه و تأثیرگذارترین تحقیق در حیات انسانی است؟!

۷۲. آیا می توان گفت تمامی ابهامات و اختلافات به نوعی ریشه در «درک درست از خرد» و «آشتی واقعی با خرد» دارند؟!

۷۳. آیا می توان گفت «آشتی با خرد» کلید آشتی با همه خوبی هاست؟

مکمل این بحث، تحقیق در آفتهای خردورزی است که تنها به فهرست پرسشهای این بحث مهم بسنده می‌کنیم.

۱. آیا خرد روشنگری است که خیانت نمی‌کند و مصون از خطاست؟

یا خطا در خرد نیز راه پیدا می‌کند؟

۲. آیا با رخنه کردن خطا در خرد، مستحکم‌ترین اساس ساختمان

انسان قابل اطمینان است؟

۳. اگر خطا در خرد راهی نداشته باشد، خطاهای شناختی انسان

چگونه تفسیر می‌شود؟

۴. آیا می‌توان میان خرد و خردورزی تفکیک قایل شد؟

۵. چگونه ممکن است خطا در خرد رخنه نکند و خرد مصون از خطا

باشد ولی خردورزی خطاپذیر باشد؟

۶. ریشه خطاپذیری خردورزی چیست؟

۷. چه آفتهایی خردورزی را تهدید می‌کند؟

۸. آیا با اثرپذیری از سابقه و شایعه یک مسئله می‌توان خردورزی

سالمی داشت؟

۹. آیا اثرپذیری از روش آباء و اجداد سنتی ما در خردورزی ما، آفت

خردورزی نیست؟

۱۰. آیا اثرپذیری کور از اساتید (اجداد مدرن) رخنه در خردورزی

نیست؟

۱۱. آیا با مرعوب شدن در مقابل مشاهیر می‌توان خردورز بود؟
۱۲. آیا صرف نوگرایی، دلیل بر خردورزی است؟
۱۳. آیا دگر اندیشی مطلق، نشان از عقلانیت دارد؟
۱۴. آیا آراء اکثریت مردم می‌تواند معیاری برای خردورزی باشد؟
۱۵. آیا پذیرش نظریات نخبگان به صرف نخبه بودن مصداق خردورزی است؟
۱۶. آیا ادبیاتی که دچار بیماری ابهام و ابهام است می‌تواند ابزار مفیدی برای تفاهم در خردورزی قرار گیرد؟
۱۷. آیا ایمان متکی بر خوش باوری، مانع اندیشیدن نیست؟
۱۸. آیا خود کم بینی + مانع خردورزی و بسنده کردن به جهل نیست؟
۱۹. آیا بدون شناخت نفس، که مبدأ احساسات و غرایز است می‌توان سکان اراده را به خرد سپرد؟
۲۰. آیا بدون شناخت شیطان که تقویت کننده هواپرستی است می‌توان با خرد آشتی نمود؟
۲۱. آیا دوستی و دشمنی موجب بی‌طرفی اندیشه نمی‌گردد؟
۲۲. آیا دامن زدن به احساسات با خردورزی سازگار است؟
۲۳. آیا با تشکیک در عقلانیت، اعتقاد عقلانی برپا می‌گردد؟

۲۴. آیا با تبعیض در عقلانیت، کاخ عقلانیت برپا می‌گردد؟
۲۵. آیا بدون تولی در حوزه اندیشه، دریچه اندیشه مثبت گشوده می‌گردد؟
۲۶. آیا بدون تبری در حوزه اندیشه، راه احترام به اندیشه باطل و اعتقاد نادرست باز نمی‌گردد؟
۲۷. آیا تکثرگرایی در حوزه عوام و نه خواص، نفی تبری در حوزه اندیشه نیست؟
۲۸. آیا دلخوش کردن به شکل استدلال، بدون شناخت حقیقی، خردنمایی و تعمق باطل شمرده نمی‌شود؟
۲۹. آیا برپایی ساختمانهای اندیشه‌ی پیچیده، بر زیرساختهای مشکوک، با خردورزی سازگار است؟
۳۰. آیا فراموش کردن حلقه‌های مفقوده، شناخت حقیقی را به دنبال دارد؟
۳۱. آیا رشد نامتوازن ساختمان اندیشه، پایداری اندیشه را به دنبال دارد؟
۳۲. آیا هرزه اندیشی بدون ملاحظه مثبت بودن حاصل اندیشه، خردورزانه است؟
۳۳. آیا نزدیک بینی عقلانی و محدود ساختن اندیشه به دنیا، تبعیض

در خردورزی نیست؟

۳۴. آیا قوم پرستی و انحصار انسانیت و خردمندی به یک نژاد یا زبان،

پشتوانه عقلانی دارد؟

۳۵. آیا گم کردن هدف خردورزی در پیچ و خمهای فکری، خردورزی

است؟

۳۶. آیا مرعوب شدن در مقابل پیشرفت خاص علمی و واگذاری

اندیشه به دیگران، خردورزانه است؟

۳۷. آیا عبودیت الهی و آزادی ریشه‌ای اندیشه از هواپرستی، حفاظت

بنیادین اندیشه نیست؟

۳۸. آیا محاسبه و مراقبه در مقابل خطاها و لغزشهای عملی و فکری به

استحکام خردورزی نمی‌انجامد؟

۳۹. آیا مبارزه مصداقی با اخلاق منفی، راه را برای اندیشه آزاد هموار

نمی‌سازد؟

۴۰. آیا با آفتهای یاد شده آشتی با خرد شدنی و ممکن است؟

۴۱. و آیا...

آشتی با خرد آشتی با همه خوبی‌ها

پرسشهای مطرح شده در دو محور «خرد» و «آشتی»، ما را با گوشه‌ای از ابعاد شناخت خرد و چگونگی آشتی با آن آشنا می‌سازد و پرده‌ای از اهمیت «آشتی با خرد» را کنار می‌زند.

مسئله آن چه گذشت طرح ساده و ابتدایی آشنایی با خرد بود و صد البته اعماق این آسمان کشف نشدنی است.

با این همه بر اساس آن چه گذشت:

آیا می‌توان گفت «آشتی با خرد» کلیدی‌ترین واژه و تأثیرگذارترین تحقیق در حیات انسانی است؟!

آیا می‌توان گفت تمامی ابهامات و اختلافات به نوعی ریشه در عدم «درک درست از خرد» و عدم «آشتی واقعی با خرد» دارند؟!

آیا می‌توان گفت آشتی با خرد کلید آشتی با همه خوبی‌هاست؟!

اینک این شما و این هم آشتی با خرد.

به باور این کوچکترین تاکنون تلاش شده است:

به انسان اندیشمند از منظر خانه‌ی خاکی او نگریسته شود.

و خاکی کردنِ انسان،

یعنی انسانِ پای در گِلِ احساسات و غرایز؛

یعنی انسانِ بی بال و پروازمانده از پرواز به سوی آسمان؛

یعنی اندیشه را در خدمت خاك آوردن؛

یعنی نور را اسیر تاریکی کردن؛

و حاصل این تلاشها، انسانی است قهر کرده از آسمانِ اندیشه و بیگانه از وحی، که تنها به زمینی بودن خویش می‌اندیشد؛ حاصل چنین انسانی نیز جز پیشرفت زمینی البته با مرزهای خاکی نخواهد بود.

آیا پیشرفت در بُعد خاکی، پیشرفت واقعی را برای بشریت به ارمغان آورده و می‌آورد یا پسرفت؟ و در يك نگاه کلی، آیا بشرِ خاکی شده، سود برده است یا زیان؟! و آیا افق‌های پیش روی چنین انسانی روشن است یا تاریک؟!!

اما بیا بید:

به جایگاه انسانِ خاکی، در آسمانِ اندیشه بنگریم؛

آسمانی بودنِ اندیشه از آنجاست که با اندیشیدن، گوهر شناخت به

چنگ می‌آید؛

آسمانی بودنِ اندیشه از آنجاست که با اندیشیدن؛ هنر بی‌بدیل

عقل، نمایان می‌گردد؛

آری اندیشه یعنی گام برداشتن در پرتوی عقل؛

آری اندیشه یعنی روشن شدن دل انسان با چراغ الهی؛

آری اندیشه یعنی حلقه وصل تاریکی مخلوق به نور خدا؛

آری اندیشه یعنی آسمانی شدن انسان؛

آری اندیشه یعنی به آغوش کشیدن عروس شناخت؛

از این رو عقلانیت انسان،

همان پیوند انسان با نور آسمانی عقل است؛

یعنی آسمانی زیستن خاکیان؛

بیاپید عقلانیت انسان را زنده کنیم و آن را بر تمامی ابعاد انسان

توسعه دهیم،

تا که شاید با فراگیر کردن عقلانیت، گره‌های خاکی را از بال و پر او

بگشاییم،

و با آزادی اندیشه‌ی انسان از حرصهای بی‌پایان احساسات و غرایز

خاکیش، آزادی واقعی را به او ارزانی دهیم؛

بیاپید عقل را از انحصار خانه خاکی آزاد سازیم؛

بیاپید عقلانیت را بر دار استدلال‌نمایی‌های دروغین اعدام نکنیم؛

بیاپید به نام آزادی، غل و زنجیرهای خاکی را برگردن انسان ننهیم

و او را در قفس خاکیش زندانی نکنیم؛
بیاید دست از تبعیض ناجوانمردانه خردورزی برداریم؛
بیاید عقلانیت را فراگیر کنیم!
تا که شاید طلسم شیطانی جنگِ عقل و وحی بشکند؛
با شکستن این طلسم افسانه‌ای است که:
وحی با تکیه بر عقل، بر آسمان اندیشه انسان طلوع می‌کند؛
و عقل نیز در تماشای جلوه‌گری خیره‌کننده‌ی وحی، مات و
مبهوت می‌گردد؛
اینجاست که:
خاک سرد و تیره، از چشم انسان می‌افتد،
و زیبایی‌های آسمان وحی، دل از انسان می‌ستانند،
و انسان آسمانی، با دلی گرم و چشمی روشن، با پوزخندی به پوچی
و پستی انسان خاکی،
افق‌های کمال را هدف می‌گیرد و به سوی آن گام برمی‌دارد!
و سرانجام:
انسان بر سر سفره آشتی عقل و وحی می‌نشیند؛
آشتی عقل و وحی، آرمان صلح را زنده می‌کند؛
پس در فراگیر کردن عقلانیت بکوشیم، شاید صلح واقعی را نیز به

خانه خاکی انسان ارمغان آوریم!
آیا طلوع خرد در بهارِ اندیشه، برداشتِ خرمن خرمن خوشه‌های
صلح را از کشتزار انسانیت نوید نمی‌دهد؟!
آیا می‌توان گفت «آرمان صلح» در گرو «عقلانیت فراگیر انسان»
است؟!

اگر چنین است، پس:
ای عقل!
ای آسمانی‌ترین هدیه الهی!
ای گرانبهارترین سرمایه انسانی!
ما از تو شرمنده‌ایم!
و از خدای تو پوزش می‌طلبیم!
تا که شاید بزرگترین ناسپاسی مان را در حق او
و قدر نشناسی مان را در حق تو
و ستم بی‌نهایت رفته بر خویشان مان را ببخشاید! آمین...
آری، مگر خداوند ببخشاید تا که من هم در این سفر آسمانی گام
نهم!
بس راه دلپذیری است راه آسمان! با دورنمایی از شگفتی‌های
بی‌پایان!

پس باید عجله کنم و پیش از سوختن تمامی فرصتها، سفری به
سوی افقهای دور دست ساز کنم،
و بنگرم تا کجا می توانم رفت...!
نه! حتی سخن از کندن و بار بستن و رفتن، بس بزرگ است! و همتی
بس بلند می طلبد!
آری، آری، معراج، از خاکیانِ بار انداخته در منزلگاه «أَخْلَدَ إِلَى
الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ»^۱، هرگز ساخته نیست؛
اما وصف العیش نصف العیش؛ پس لا اقل در عالم خیال سفری
ساز کنم،
و تنها به تماشای دورادور سرمنزله‌هایی که «به مقصد رسیده‌ها» از
آن گذشته‌اند، بسنده کنم؛
لا اقل ببینم آزادی چیست و انسان آزاد یعنی چه؟!
دریابم با خردگرایی چند مرحله فاصله دارم؟!
و جایگاه و مرتبه و مرحله عقلانیت فراگیر را بشناسم؛
مرحله‌ای که انسانیت به اوج می‌رسد و تازه دین آغاز...
افسوس!... «همه در سجده و تو در پی سجاده هنوز!»^۲

(۱) اعراف/۱۷۶

(۲) ای اشکها بریزید. حسان. ص ۴۰۲. تشنه عشق

آیا شما هم مرا در این سفر همراهی می‌کنید؟!
يك کاروان سیاحتی بی هزینه، برای کسانی که برای همه چیز خرج
می‌کنند، جز شناخت و انسانیت...

بسم الله گویان کمر همت می‌بندم و پا در راه می‌نهم؛
از آن روی که انسانم و زنده، سکون و سکوت را شایسته زندگان
ندانم؛ (حرکت‌گرایی)

می‌یابم که چیزی جز پویایی و رشد بی نهایت، زیبنده من نیست؛
(آرمان‌گرایی)

تن به امواج کثرت ندهم و سیاهی جمعیتها هراس بر دلم نیفکند؛
(استقلال و اراده‌مندی)

سرم را فرازتر از آن گیرم که احساسات و تمایلات، یوغ اسارت بر
گردنم افکند؛ (آزادی)

با توشه اراده، آزادانه حرکت به سوی آرمانم را رقم می‌زنم؛
(هدفمندی)

تنها چشم به دریافت پیامهای واقعی جهان می‌دوزم؛ (واقع‌گرایی)
چراغ خرد بر سر دست گرفته و در پرتوی آن راهی کشف واقعیات
می‌گردم؛ (خردگرایی)

با شدت تمام و بی هیچ تسامح و تساهلی، خردگرایی را فراگیر

می‌نمایم؛ (تعمیم عقلانیت)
و رساترین سخن جهان و جهانیان در گوش جانم می‌پیچد که مبدأ
نخستین کیست؟! (خداجویی)
بالاترین فریاد عقلانیت فراگیر را، در جستجوی برنامه تدبیرگران
جهان می‌شنوم؛ (دین‌گرایی)
خرد، وحی را سازگارترین و شایسته‌ترین یاور و آموزگار خویش
می‌یابد؛ (بلوغ عقلانی)
وحی را با دل و جان می‌یابم؛ (معرفت)
و بدان گردن می‌نهم؛ (ایمان‌گرایی)
در راستای همگرایی با وحی تلاش می‌کنم؛ (ولایت)
چشم انتظارِ آسمان، تا داده‌های بلند و حیانی را، که هنوز بدان
نرسیده‌ام و از درك آن ناتوانم، به جان بخرم؛ (بلوغ ایمانی)
با پوشاندن جامه عمل بر تن ایمان، شکوفه‌های انسانیتم یکی پس
از دیگری می‌شکفد؛ (عمل‌گرایی)
چون عروس انسانیت حجاب اندازد، آن چنان عشوه‌گری کند که
همه زیبایی‌ها و ارزشها در مقابلش هیچ و پوچ گردند؛ (انسان‌شناسی)
خواسته و دانسته، دل و جان از هر دونی و پستی پاك می‌نمایم؛
(زهد و عصمت)

با دلی چون آینه، و جانی چونان خورشید، جشن نورباران می‌گیرم و
تاریکی را وداع می‌کنم؛ (هدایت)

مملکت دل را با تمام وجود، در بسته و سر بسته به مهر خورشید
هدایت می‌سپارم و کابین وصالش می‌کنم؛ (کمال تولی)
از دشمنی کینه‌توزان بر خورشید و روشنی، آن چنان به خشم آیم که
جز به محو و نابودیشان نیندیشم؛ (تعمیم تبری)

پرتوآم، دل از همه جهانیان ستاند و ملایک به خدمتم کمر بسته و
بر فرقشان جایم دهند؛ (سبقت از فرشتگان)

اینک تنها محبوب یگانه و بی هم‌ترا، آمر و ناهی عریکه سلطنت
جان می‌بینم؛ (فنا‌ی ارادی)

جز خواست او نخواهم و جز او نبینم؛ (تجلی حق)

...

اما افسوس که خیالِ این سفر برآمد و سرآمد...

باز من هستم و افقهای ناپیدا، من هستم و خاکیان بال و پر
سوخته...

آری باز من هستم با چشمان خسته و پای از راه مانده...

افسوس و هزاران افسوس که باز من هستم، غل در گردن، پای در
خاک، مانده از قافله پرواز، با انگشت حیرت به دهان، در حسرت از

خسران مبین!

بار الها!

لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ!

جز تو خدایی نیست؛

که فرمانش در هر زمانی، و در هر مکانی، و در همه کس، و در هر

چیزی جاری و ساری است؛

آنچه بر سر من وامانده آمده است، نیز در دست قدرت توست؛

سُبْحَانَكَ!

البته نه این که به فرمان تو من وامانده‌ام؛

و صد البته تواز هر بدی، زشتی و... پاک و منزه‌ی؛

إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ!!!

و هزاران هزار البته که من خود به خود ستم کرده‌ام!!!

اما ای جبران کننده‌ی فرصت‌های سوخته!^۲

ای التیام دهنده‌ی استخوانهای شکسته!^۳

(۱) لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ انبیاء/ ۸۷

(۲) وَ مُبْدِلِ السَّيِّئَاتِ حَسَنَاتٍ وَ جَاعِلِ الْحَسَنَاتِ دَرَجَاتٍ ... بحار الأنوار ج ۸۳ ص ۶۴

(۳) يَا جَابِرَ الْعَظِيمِ الْكَسِيرِ... این جمله در دعا‌های متعددی آمده است.

ای بازگرداننده‌ی آبهای از جوی رفته!^۱
ای مهربان و ای مهربانترین!^۲
ای پادشاه واقعی!^۳
دستهای تو بسته نیست؛^۴
و کنار ننشسته‌ای؛
اصلاً آزادی حقیقی از آن توست؛^۵
هر لحظه کار در دست تو؛^۶
و فرمانت به کمال و تمام در هر جایی و هر گاهی و هر کسی نافذ؛^۷

(۱) يَا مُدْرِكُ كُلِّ فَوْتٍ يَا جَامِعُ كُلِّ شَمَلٍ بحار الأنوار ۹۷/۳۰۸. یا رَاَدَ مَا قَدْ فَاتَ ... این جمله در دعا‌های متعددی آمده است.

(۲) وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ ... اعراف/۱۵۱

(۳) فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ ... طه/۱۱۴ و مؤمنون/۱۱۶

(۴) قَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنْفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ ... مائده/۶۴

(۵) قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكُ الْمَلِكِ تُؤْتِي الْمَلِكَ مَن تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمَلِكَ مِمَّن تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَن تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَن تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ آل عمران/۲۶

(۶) كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ رحمن/۲۹

(۷) وَهُوَ مُتَعَالٍ نَافِذُ الْإِرَادَةِ وَ الْمُتَشَبِّهِةِ فَعَالٌ لِّمَا يَشَاءُ کافی ج ۱ ص ۸۳

رحمت تو بر غضبت پیشی گرفته؛^۱
نه، رحمت همه «چیز» را فراگرفته؛^۲
و من هم یک «چیز» هستم؛
هر چند «ناشایسته» و نااهل از شمول فضلت؛
اما فضل تو «شایسته» است مرا فراگیرد؛^۳
پس بنده‌ات را دریاب؛^۴
تو آقا هستی و من بنده!
آیا بنده را جز مولایش ترحم می‌کند؟^۵
آخِرُ دَعْوَانَا أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ
و صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

(۱) سَبَقَتْ رَحْمَتُكَ غَضَبَكَ ... این جمله در دعاهاى متعددى آمده است.

(۲) وَرَحِمْتَ وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ ... اعراف/ ۱۵۶

(۳) اللَّهُمَّ إِن لَّمْ أَكُنْ أَهْلًا أَنْ أُبْلَغَ رَحْمَتَكَ فَإِنَّ رَحْمَتَكَ أَهْلٌ أَنْ تَبْلُغَنِي وَتَسْعِنِي لِأَنَّهَا وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ وَأَنَا شَيْءٌ فَلْتَسْعِنِي رَحْمَتَكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ ... بحار الأنوار ج ۹۴ ص ۱۸۰ و...

(۴) اللَّهُمَّ يَا لَطِيفَ أَغْثَنِي وَادْرِكْنِي بِحَقِّ لُطْفِكَ الْخَفِيِّ ... بحار الأنوار ج ۹۲ ص ۲۵۲

(۵) مَوْلَايَ يَا مَوْلَايَ أَنْتَ الْمُؤَلَّى وَأَنَا الْعَبْدُ وَهَلْ يَرْحُمُ الْعَبْدَ إِلَّا الْمُؤَلَّى ... بحار الأنوار ج ۹۱

آن چه تا کنون از سایت «آشتی با خرد» چاپ شده است:

- ۱. از کرامت درویشانه تا کرامت انسانی
- ۲. اشراق خورشید (جهان در عصر طلایی ظهور)
- ۳. علل غیبت خورشید (دلایل حرمان از امام زمان عجل الله فرجه)
- ۴. شاقول اخباریت و اصولیت
- ۵. پیشینه نص‌زدگی (اخباریت لابلای تاریخ و روایات)
- ۶. درنگی نو بر لایه‌های تقلید
- ۷. ستون استوار دین (مرجعیت امینان دنیا و دین)
- ۸. پرسش‌ها و هیاهوها پیرامون مرجعیت و تقلید
- ۹. إعجاز و کرامت از واقعیت تا پندار
- ۱۰. فتنه وهابیت قوچان
- ۱۱. رسالة فی جواب عن شبهات کشف الارتباب
- ۱۲. جواهر ناشناخته زندگینامه شیخ عبدالله ریزگی
- ۱۳. برترین لبیک به آیه‌ی نفر، شناسنامه قرآنی طلبگی
- ۱۴. کافر در سه مدار آفرینش، انسانیت و احکام
- ۱۵. فاطمه سلام الله علیها به میدان آمد تا علی علیه السلام زنده بماند
- ۱۶. ماه در ماه، امام زمان عجل‌الله‌فرجه در ماه رمضان
- ۱۷. اسرار پنهان توطئه ازدواج
- ۱۸. مجموعه «روزنه‌ای به عبودیت فقیهانه» (۴ حلقه تا کنون)
- ۱۹. علی علیه السلام باید بماند جلد یکم
- ۲۰. علی علیه السلام باید بماند جلد دوم
- ۲۱. گذری بر تقلید (تلخیص شماره ۶)
- ۲۲. ضمانت الهی، پشتوانه ابلاغ ولایت
- ۲۳. طلبگی، دشوارترین ریاضت
- ۲۴. اولوا الامری بر تارک غدیر
- ۲۵. الولاية فی مرآة الوحی المجلد الاول (تحقیق)
- ۲۶. الولاية فی مرآة الوحی المجلد الثانی (تحقیق)
- ۲۷. نظرة على التقليد (ترجمه عربی شماره ۲۱)
- ۲۸. اخباریت زیر ذره‌بین درایت جلد یکم
- ۲۹. اخباریت زیر ذره‌بین درایت جلد دوم
- ۳۰. شاقول الأخباریة و الاصولیة (ترجمه عربی شماره ۴)
- ۳۱. آشتی با خرد چرا و چگونه؟